



دانشگاه تهران

دانشکده حقوق و علوم سیاسی

گروه حقوق عمومی

حاکمیت قانون و ولایت مطلقه فقیه

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر کدخدایی

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر اصلانی

نگارنده:

محمد جواهری طهرانی

پایان نامه جهت احراز درجه کارشناسی ارشد

در رشته حقوق عمومی



با احترام و تواضع تقدیم به:

پدر و مادرم که در زندگی هر آنچه دارم از زحمات بی دریغ و دعای خیر ایشان است.

و

تمامی صالحینی که در تمامی ادوار تاریخ حیات بشریت در راستای تعالی حق و تحکیم حکومت الله در مقابل حکومت طاغوت کوشیده‌اند

و

آخرین امید مظلومان و صالحان برای گسترش عدل و تثبیت حکومت الله در پهنه گیتی
حضرت حجت بن الحسن العسکری (عج)

بسمه تعالی

چکیده:

نظریه ولایت مطلقه فقیه، نظریه بنیادین اندیشه سیاسی شیعه از کهن ترین ادوار فقهی تا به امروز بوده است بر مبنای این نظریه، در عصر غیبت کلیه شئون حکومتی امام معصوم به فقیه جامع الشرایط منتقل گردیده است و فقیه جامع الشرایطی که در اصطلاح به عنوان ولی فقیه شناخته می‌شود جامع کلیه صلاحیت‌ها و شئون لازم در تمشیت امور عمومی اجتماع می‌باشد بنابراین ولی فقیه در راس هرم قدرت در حکومت اسلامی قرار گرفته و کلیه نهادها و مقامات دیگر به واسطه تسری شئون ولایت او مشروع در حکمرانی در جامعه اسلامی شناخته می‌شوند.

مطلقه دانستن ولایت ولی فقیه و سایر اقتضائات مترتب بر نظریه ولایت فقیه باعث شده تا بعضاً صحبت از تشبیه حکومت ولایی به حکومت استبدادی گردد نوشتار حاضر انطباق نظریه ولایت مطلقه فقیه و اندیشه حاکمیت قانون را به نحو تفصیلی موضوع تحقیق قرار داده است و در پی آن است به واسطه استدلال‌های توصیفی و تحلیلی اثبات نماید حاکمیت قانون به عنوان نظریه‌ای که ضرورت نفی استبداد و خودکامگی حکومت‌ها را در ادبیات حقوقی و سیاسی تأمین می‌نماید نه تنها تعارضی با اندیشه ولایت مطلقه فقیه ندارد بلکه این دو دارای رابطه‌ای دوسویه بوده و به نوعی لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند و هر یک تضمین کننده تحقق کامل دیگری در مناسبات قدرت در اجتماع می‌تواند باشد.

لغات کلیدی:

حاکمیت قانون، خودکامگی، مفهوم و برداشت، حاکمیت عقل، حاکمیت هنجارها، حاکمیت ارزش ها، ولایت مطلقه فقیه، ولایت، حکومت اسلامی، موازین شرع، مشروعیت، کارآمدی، مصلحت.

فهرست اجمالی مطالب

۱.....	مقدمه
۷.....	بخش اول: حاکمیت قانون
۸.....	درآمد:
۱۳.....	فصل اول: مفهوم شناسی حاکمیت قانون
۱۶.....	فصل دوم: برداشت شکلی از حاکمیت قانون
۱۶.....	مبحث اول: حاکمیت شکلی قانون در اندیشه صاحب نظران
۱۹.....	مبحث دوم: مفهوم شناسی نهاد قانون
۲۴.....	مبحث سوم: اوصاف قانون
۳۱.....	فصل سوم: برداشت ماهوی از حاکمیت قانون
۳۲.....	مبحث اول: دیدگاه سنتی
۳۴.....	مبحث دوم: دیدگاه نوین
۴۶.....	بخش دوم: ولایت فقیه
۴۷.....	درآمد:
۵۰.....	فصل اول: مبادی نظری اندیشه ولایت فقیه
۵۰.....	مبحث اول: مفهوم شناسی ولایت
۵۲.....	مبحث دوم: پردازشهای مختلف از نظریه ولایت فقیه
۵۴.....	مبحث سوم: روش شناسی بحث
۵۷.....	فصل دوم: ادله کلامی ولایت فقیه
۵۷.....	مبحث اول: ضرورت تشکیل حکومت در زمان غیبت
۵۹.....	مبحث دوم: قاعده لطف
۶۱.....	فصل سوم: ادله فقهی انتصاب فقیه جامع الشرایط
۶۱.....	مبحث اول: ولایت فقیه در آیات قرآن کریم
۶۳.....	مبحث دوم: ولایت فقیه در روایات ائمه معصومین(ع)
۶۶.....	مبحث سوم: حسبه مبنای ولایت فقها در عصر غیبت
۶۸.....	مبحث چهارم: پاسخ به یک شبهه
۷۱.....	فصل چهارم: ولایت فقیه و مشروعیت دیگر ارکان حکومت
۷۱.....	مبحث اول: نظریه مشروعیت دوگانه
۷۲.....	مبحث دوم: نظریه مشروعیت یکپارچه
۷۴.....	مبحث سوم: ماهیت حقوقی صلاحیت اعطا شده
۷۶.....	بخش سوم: بررسی تطبیقی ولایت مطلقه فقیه و حاکمیت قانون
۷۷.....	درآمد:
۷۹.....	فصل اول: اقتضاء اطلاق ولایت و مفهوم نظریه حاکمیت قانون

مبحث اول: عدم تعارض بین اطلاق ولایت و حاکمیت قانون	۸۰
مبحث دوم: ولایت مطلقه فقیه مبنایی برای نفی استبداد و خودکامگی مقامات حکومتی	۸۵
فصل دوم: ولایت مطلقه فقیه و حاکمیت شکلی قانون	۸۷
مبحث اول: بلاوجه بودن تعارض ولایت مطلقه فقیه و حاکمیت شکلی قانون	۸۷
مبحث دوم: رابطه دو سویه حاکمیت شکلی قانون و ولایت مطلقه فقیه	۹۳
مبحث سوم: پاسخ به یک شبهه	۱۰۱
فصل سوم: حاکمیت ماهوی قانون و ولایت مطلقه فقیه	۱۰۵
مبحث اول: ولایت مطلقه فقیه و نگرش سنتی به حاکمیت ماهوی قانون	۱۰۶
مبحث دوم: ولایت مطلقه فقیه و نگرش مدرن به حاکمیت ماهوی قانون	۱۰۸
برآیند:	۱۳۱
منابع و مأخذ	۱۳۴
فهرست تفصیلی مطالب:	۱۴۹

مقدمه

از دیرباز سوء استفاده حاکمان از قدرت، به نفع خود و بر علیه جامعه و شهروندان، امری شایع و فراگیر بوده است تا جایی که برخی مدعی شده‌اند ذات قدرت فساد آور است و بر این اساس گفته شده، حکومت و خودکامگی دو روی یک سکه هستند و شهروندان به منظور گریز از هرج و مرج و تباهی، ناچار از تن دادن به خودکامگی حاکمان می‌باشند؛ اما از سوی دیگر، حکما و صاحب نظران عرصه سیاست و قدرت را عقیده بر آن است که نظریه حاکمیت قانون به عنوان مجرای ضابطه مند نمودن اعمال قدرت حاکمان نسبت به شهروند، می‌تواند ضمن نفی استبداد و خودکامگی حاکمان، اقتضائات تمشیت امور عمومی و نفی هرج و مرج و تباهی را نیز در جامعه تامین نماید.

حاکمیت قانون ایده‌ای است که از کهن ترین ادوار تاریخ اندیشه سیاسی به عنوان راهکار صاحب نظران در جمع میان ضرورت وجود قدرت و نفی سوء استفاده از قدرت مطرح و تحکیم گردیده است. البته بدیهی است این اندیشه در اعصار و قرون مختلف و همچنین مطابق با اقتضائات زیست اجتماعی در هر جامعه، دارای پردازشی مختص به خود بوده است ولی هسته مرکزی اندیشه حاکمیت قانون در تمام زمانها و مکانها را می‌توان در نفی اعمال دل به خواهانه قدرت و تعیین ضوابط و محدودیت‌های رویه‌ای یا ماهوی نسبت به اعمال اقتدار حاکمان دانست.

از سوی دیگر تشکیل حکومت، و تمشیت امور عمومی مطابق با شریعت الهی و حرکت در جهت تامین اهداف دین در جامعه از جمله محوری ترین و بنیادی ترین هسته‌های اندیشه سیاسی اسلام می‌باشد به همین منظور پیامبر گرامی اسلام نیز در زمان حیات طیبه ی خود به عنوان الگوی عملی مشی سیاسی دینی در جامعه اسلامی، اقدام به تشکیل حکومت نمودند. ایشان اگرچه انحرافات چون اشرافیت و ظلم را در فرهنگ سیاسی حکومت‌های عرفی نفی نمودند ولی حکومت را به عنوان یک ضرورت اجتماعی غیر قابل انکار پذیرفته و خود در کسوت یک رهبر دینی به تشکیل حکومت و حکمرانی همت نمودند. تامل در سیره عملی حکمرانی پیامبر و روایات منصوب به ایشان، ثابت می‌نماید که مسئله حکومت و ولایت اجتماعی در نگاه پیامبر موضوعی شرعی بوده و نباید حکومت در جامعه اسلامی به عنوان مسئله عرفی قلمداد گردد.

پس از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) شیعیان را عقیده بر آن بوده است که مسئله حکومت و اقتضائات سیاسی جامعه اسلامی به دست امام سپرده شده و جز از طریق امام معصوم به ولایت نصب شده از سوی شارع، هرگونه تشکیل حکومت و اعمال قدرت از مصادیق باز حاکمیت طاغوت خواهد بود. شیعیان این اندیشه را چنان مبنای نگرش سیاسی خویش قرار دادند که حتی در زمان غیبت امام معصوم نیز منکر عرفی شدن مسئله حاکمیت در جامعه اسلامی شده و اندیشه ولایت فقیه را از اعصار اولیه فقاقت شیعه مطابق با ادله نقلی و عقلی، مبنای تشکیل حکومت مشروع اسلامی دانستند. بر مبنای نظریه مذکور فقیه جامع الشرايط از سوی شارع مقدس در عصر غیبت به جانشینی امام معصوم در کلیه شئون اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی منصوب شده و تشکیل حکومت مشروع جز از این مجرا ممکن نمی‌باشد.

حال مسئله محل مناقشه در مباحث نظری آن است که اگر چه صلاحیت‌های ولایی رهبر جامعه اسلامی به نحو خودکامه و استبدادی نیست اما با توجه به جانشینی مطلق و بلااستثنای فقیه جامع الشرایط در حیطه صلاحیت‌های سیاسی و اجتماعی ائمه معصومین به منظور تشکیل حکومت اسلامی، آیا می‌توان صحبت از وجود اندیشه حاکمیت قانون در جامعه اسلامی نمود یا اینکه باید گفت اندیشه حاکمیت قانون مختص به اندیشه سیاسی عرفی بوده و در اندیشه سیاسی دینی جایی برای این بحث نبوده و چه بسا امکان خودکامه تصور نمودن حاکمان در جامعه اسلامی وجود ندارد یا اگر وجود دارد به نحو دیگری به این دغدغه پاسخ داده شده است.

پیشینه تحقیق:

در بحث حاکمیت قانون اگرچه ادبیات فربه‌ای در متون و منابع خارجی وجود دارد ولی در منابع داخلی بسیار ناچیز به این نظریه و اقتضائات آن پرداخته شده است و اگر در یکی دو دهه اخیر به این موضوع بها داده شده است بعضاً با نگرشهای سیاسی بوده و بیشتر تابعی از تمایلات زودگذر اجتماعی یا شعارهای ذائقه ساز سیاسی بوده است به همین دلیل باید گفت ادبیات داخلی تولید شده از این نظریه نه تنها پوشش دهنده کامل مبانی و بنیادهای نظری بحث نبوده بلکه حتی در بسیاری از موارد به جهت غرض ورزی‌های سیاسی بطور کامل به تبیین برداشتها و ادبیات تولید شده غربی پرداخته نشده و صرفاً آن بخش از نظریات تامین کننده مطلوبات و اهداف یک جریان خاص سیاسی ترجمه و گاهی به نام تالیف ترویج یافته است. همچنین در بحث تطبیق نظریه حاکمیت قانون با مبانی اندیشه حکومت اسلامی و اقتضائات کارکردی این حکومت نیز تلاش قابل توجهی انجام نشده است بنابراین به نظر می‌رسد مطالعه و بررسی تطبیقی نظریه حاکمیت قانون و اندیشه ولایت مطلقه فقیه، به عنوان بنیاد نظری اصیل در تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت، مقدمه‌ای باشد بر انجام بررسی‌های بعدی در باب ابعاد کارکردی حکومت اسلامی و پرداختن به اقتضائات یک نظام حکومتی خاص از جمله جمهوری اسلامی و مطابقت آنها با نظریه حاکمیت قانون.

اگرچه در هنگام تصویب موضوع این پایان نامه در تاریخ اردیبهشت ۱۳۸۸ هیچ تحقیق یا پژوهش مشابهی در سطح کشور انجام نشده بود ولی به فاصله چندین ماه بعد از این تاریخ در دانشگاه شهید بهشتی نیز پایان نامه‌ای با عنوانی مشابه به تصویب رسید. اگرچه این دو پایان نامه می‌تواند موازی قلمداد گردد ولی نگارنده را عقیده بر آن است با توجه به دیدگاههای متفاوت حاکم بر فضای علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی در خصوص موضوعاتی چون ماهیت حکومت اسلامی، اختیارات ولی فقیه، اخذ و بومی سازی نظریات حقوقی و سیاسی غربی در جامعه اسلامی و ... می‌توان این دو پایان نامه را حاصل و برآیند دو نگرش متفاوت نسبت به موضوع یکسان قلمداد نمود همچنین لازم به توضیح است که در پایان نامه حاضر تطبیق صرف دو نظریه در دستور کار قرار گرفته و تاجای امکان از

پرداختن به کارکردهای نظریات یا اقتضائات هر نظریه در یک سیستم خاص حکومتی احترام گردیده است.

لازم به ذکر است که عدم وجود سوابقی در تطبیق دو نظریه حاکمیت قانون و ولایت مطلقه فقیه، الزاماً به معنای عدم وجود دغدغه نفی استبداد و خودکامگی احتمالی حاکمان در اندیشه سیاسی شیعه نمی باشد؛ چه آنکه تحقیقات و پژوهش‌های متعددی در خصوص محدودیت‌ها و ضوابط حاکم بر شئون ولایی ولی فقیه مخصوصاً در ادبیات فقهی انجام گردیده است با این حال به صورت خاص در تطبیق الگوی حکومت اسلامی با اندیشه حاکمیت قانون مخصوصاً در چارچوب مباحث حقوقی پژوهش قابل ملاحظه انجام نشده است.

ضرورت تحقیق:

انجام تحقیق حاضر از دو حیث می‌تواند واجد اهمیت و ضرورت شناخته شود. اولاً، اگرچه نظریه ولایت مطلقه فقیه مبنایی عظیم در پی افکندن نظام حقوقی و سیاسی جامعه اسلامی در عصر غیبت می‌باشد ولی در اعصار مختلف با توجه به تشکیکاتی که برخی در اصل این نظریه نموده‌اند بسیاری از تلاشهای صاحب نظران شیعه در اثبات و تبیین اصل نظریه صرف گردیده و کمتر به تبیین جزئی اقتضائات این ایده پرداخته شده است. حال از آنجایی که با تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران، حقانیت نظریه ولایت مطلقه فقیه پذیرفته شده، جا دارد در گامی فراتر به تحلیل ابعاد جزئی تر این اندیشه همت نمود. ثانیاً در دهه اخیر با توجه به شکل‌گیری گرایش‌های سیاسی خاص در جامعه ایران، برخی عالماً یا از روی جهل نظریات و دیدگاه‌های شیعه در نفی استبداد و خودکامگی را نادیده گرفته و مدعی خودکامگی حکومت اسلامی بر مبنای نظریه ولایت فقیه شده‌اند و براین اساس معتقدند در جامعه مدنی بنیان نهاده شده بر اساس نظریه حاکمیت قانون تشکیل حکومت بر اساس نظریه ولایت فقیه امکان ثبوتی ندارد.

بنابر مراتب فوق به نظر می‌آید انجام تحقیق حاضر ضمن آن که تبیین مناسبی از هریک از دو نظریه فوق ارائه می‌نماید، به تبیین حقانیت نظریه ولایت فقیه و بازشناسی نظریه حاکمیت قانون در جامعه اسلامی منجر خواهد گردید و در نهایت می‌تواند مبنایی قرار گیرد تا در تحقیقات دیگر بر اساس یافته‌های این تحقیق به تبیین الگوی کارآمدی از نظریه ولایت فقیه در جامعه اسلامی اقدام گردد.

سؤالات تحقیق

سؤالات اصلی

آیا نظریه ی حاکمیت قانون با اندیشه ولایت مطلقه فقیه تعارضی دارد؟

سؤالات فرعی

۱. فلسفه پردازش نظریه حاکمیت قانون چیست؟

۲. مدلول مشترک نظریه حاکمیت قانون در میان تمامی دیدگاههای مطرح کدام است؟
۳. الگوهای تفصیلی از نظریه حاکمیت قانون چیست؟
۴. قانون چیست؟
۵. اصول فراقانونی حاکم بر صلاحیت‌های تقنینی حکومت‌ها کدام است؟
۶. دلالت مفهومی دانش واژه ولایت فقیه چیست؟
۷. ادله اثباتی ولایت فقیه به عنوان تنها مجرای مشروع در تشکیل حکومت اسلامی کدام است؟
۸. جایگاه ولایت فقیه و نسبت این منصب با دیگر مناصب نظام‌های سیاسی در حکومت‌های گسترده امروز چگونه تبیین می‌گردد؟
۹. آیا مطلقه دانستن ولایت رهبر جامعه اسلامی به معنای به رسمیت شناختن صلاحیت‌های استبدادی برای ایشان نیست؟
۱۰. نسبت نظریه ولایت مطلقه فقیه با برداشت‌های شکلی از نظریه حاکمیت قانون چیست؟
۱۱. نسبت نظریه ولایت مطلقه فقیه با برداشت‌های ماهیت‌گرا از نظریه حاکمیت قانون چیست؟
۱۲. اصول فراقانونی حاکم بر شئون ولایی ولی فقیه کدام است؟

فرضیه‌های تحقیق

فرضیه‌ی اصلی:

حاکمیت قانون در صورت بازشناسی بیطرفانه و بازپردازش آن در بعد ارزش‌های اجتماعی حاکم بر نظریه مذکور نه تنها مغایرتی با نظریه ولایت فقیه ندارد بلکه حتی می‌توان اثبات نمود که این دو نظریه در رابطه‌ای متقابل تحکیم‌کننده و تضمین‌کننده تحقق حداکثری نظریه دیگر در جامعه اسلامی می‌باشند.

فرضیه رقیب:

اگر چه نمی‌توان حکومت اسلامی را حکومت استبدادی و خودکامه در معنای متعارف کلمه دانست ولی حاکمیت قانون جایگاهی در اندیشه ولایت مطلقه فقیه ندارد.

فرضیه‌های فرعی:

۱. فلسفه پردازش نظریه حاکمیت قانون نفی استبداد و خودکامگی حاکمان است.
۲. مفهوم حداقلی و مشترک از نظریه حاکمیت قانون در تمامی دیدگاه‌ها بر دو محور نظم و محدودیت دلالت می‌نماید.

۳. با توجه به نظریات ماهیت گرا و صورت گرای حقوقی می‌توان برداشت‌های متصور از حاکمیت قانون را به دو دسته برداشت‌های شکلی و ماهوی طبقه بندی نمود.
۴. قانون مجموعه‌ای از قاعده‌هایی است که مشتمل است بر احکام تکلیفی (الزامی یا ترخیصی) یا وضعی که از جانب مقام صلاحیت دار برای تنظیم روابط جمعی با رعایت ضوابط شکلی خاصی اعتبار شده و نقض آن ضمانت اجرای مادی دارد.
۵. اصول فراقانونی حاکم بر صلاحیت تقنینی حکومت‌ها بازتابی از ارزشهای هر جامعه می‌باشد بنابراین در هر جامعه نسبت به جامعه دیگر متفاوت می‌باشد.
۶. ولایت فقیه نظریه‌ای است که بر مبنای ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت، فقیه جامع‌الشرایط را به نیابت از امام غایب صالح در تشکیل حکومت می‌داند.
۷. ادله مثبتة نظریه ولایت مطلقه فقیه را می‌توان به دو بخش فقهی و کلامی طبقه بندی نمود که هر یک به تفصیل به بخشهای دیگری تقسیم می‌گردند.
۸. لازم است کلیه مناصب و نهادهای عمومی در حکومت اسلامی به اعتبار شئون ولایی رهبر جامعه اسلامی مشروعیت یابند.
۹. مطلق دانستن ولایت رهبر جامعه اسلامی نه به معنای نفی ضوابط حاکم بر ولایت رهبری است بلکه به معنای عمومیت و شمولیت ولایت سیاسی حاکم و حکومت اسلامی بر تمامی موضوعات مبتلابه جامعه اسلامی می‌باشد.
۱۰. برداشت شکلی از حاکمیت قانون نه تنها تعارضی با ولایت مطلقه فقیه ندارد بلکه هر یک تحکم کننده دیگری در جامعه اسلامی محسوب می‌گردند.
۱۰. حکومت مبتنی بر نظریه ولایت مطلقه فقیه به جهت ریشه داشتن در اندیشه سیاسی ایدئولوژیک و حاکم دانستن ضوابط ماهوی حاکم بر اقتدارات حاکمان در کلیات مطابق با حاکمیت ماهوی قانون شناخته می‌شود. اما با توجه به اینکه برداشت ماهیت گرایانه بر روی یکسری معیارهای ماهوی تاکید می‌نماید و این معیارها انعکاس ارزشهای اجتماعی هر جامعه است طبیعتاً ولایت فقیه با اصول فراقانونی پذیرفته شده در فرهنگها یا جوامع دیگر همخوانی ندارد.
۱۱. موازین شرعی و مصلحت جامعه اسلامی دو اصل فراقانونی حاکم بر صلاحیتها و اختیارات ولی فقیه در جامعه اسلامی می‌تواند شناخته شود.

روش و منابع تحقیق:

ویژگی خاص مطالعات حقوقی به ویژه در زمینه مطالعات نظری، موجب می‌شود تا مناسب‌ترین روش در مطالعات حقوقی، روش تحلیلی-توصیفی باشد؛ در این پایان‌نامه نیز از همین روش استفاده شده است. در این پایان‌نامه به منظور گردآوری اطلاعات و داده‌های لازم، از روش مطالعات کتابخانه‌ای استفاده می‌شود. منابعی که بدین منظور بررسی خواهد شد، عبارتند از:

۱. کتب تخصصی اعم از داخلی و خارجی
۲. نشریات تخصصی اعم از داخلی و خارجی
۳. سایر منابع مرتبط اعم از اسناد، پایان نامه‌ها و ...

تفصیل بخشهای تحقیق:

در نوشتار حاضر با توجه به فقر ادبیات مناسب به زبان فارسی در خصوص حاکمیت قانون و اهمیت تبیین درست و شفاف نظریه ولایت فقیه در مقابل سایر نگرش‌های موازی و بعضاً دور از حقیقت مطرح در میان برخی نویسندگان، پیش از پرداختن به تحلیل و بررسی تطبیقی نظریات ولایت مطلقه فقیه و حاکمیت قانون، در ابتدا در قالب دو بخش جداگانه هریک از دو نظریه حاکمیت قانون و ولایت مطلقه فقیه تفصیل و تفسیر یافته است و تلاش شده تا با ارائه دیدگاه جامع نسبت به هر یک از دو نظریه مذکور خوانش مناسبی از آنها برای خوانندگان ارائه گردد و پس از آن نهایتاً در بخش پایانی به تطبیق ابعاد مختلف دو نظریه و تحلیل نقاط اشتراک و هم جهت بودن این دو اندیشه و در برخی مواقع موارد تعارضشان همت نموده ایم. در پایان نیز تلاش گردیده مطابق با استدلال‌هایی که در سه بخش پایان نامه ارائه گردیده اثبات فرضیه‌های اصلی و فرعی مطلوب در این نوشتار نشان داده شود.

بخش اول: حاکمیت قانون

درآمد:

حاکمیت قانون مفهومی ریشه دار و متقدم در مباحث دانش‌های مرتبط با مسائل اجتماع و حکومت می‌باشد این مفهوم از جمله مطلوب ترین و ایده ال ترین نهادهای نظری در حوزه اندیشه سیاسی محسوب می‌گردد؛ تا جایی که به جز حامیان اندیشه آنارشیسم و نفی کنندگان ضرورت وجود حکومت در جوامع انسانی، اندیشمندی را نمی توان یافت که در ستایش و ترویج حاکمیت قانون داد سخن سر نداده باشد و تحقق آن را در اجتماع ضروری ندانسته باشد. با این حال گاه حاکمیت قانون در اندیشه انسان در ادوار مختلف آن چنان زیبا جلوه نموده است که نویسندگان ستایش را از حد اعتدال گذرانده، به گزاف این مفهوم را تقدیس نموده‌اند و آن را جامع همه ارزش‌ها و تامین کننده مجموع آمال بشر در صحنه اجتماع دانسته‌اند.

قانون و قانون گرایی را فلسفه وجودی دانش حقوق دانسته و دلیل اهمیت یافتن این مفاهیم را ناشی از ارزش و ضرورت وجود نظم و عدالت در جوامع بشری قلمداد نموده‌اند؛ چراکه حقوق «مجموعه‌ای از قواعد الزام آور و کلی است که به منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت، بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین می‌شود.»^۱ به همین دلیل است که قانون و حکومت را مفاهیمی توصیف نموده‌اند که هم ارزش بوده و تصور یکی مستلزم پذیرش دیگری است.

در حقیقت پیدایش نظم در جامعه همواره با پیدایش قانون و دولت همزاد بوده است و فلسفه وجودی نظم در جامعه بشری مانند نیاز به عدالت، ریشه در تضادهای درونی و اجتماعی انسان دارد؛ لکن به هر حال نظم و عدالت بدون قانون و دولت امکان پذیر نیستند چنانکه تفکیک بین قانون و دولت نیز، نظم و عدالت را مختل می‌سازد؛ در زندگی اجتماعی بشر نیز در هیچ برهه‌ای نه خلاء قانون و نه جای خالی دولت را نمی توان سراغ گرفت.^۲

اما در فضای علمی و نظری، بحث از اهمیت حاکمیت قانون و قانون گرایی صرفاً ناشی از ضرورت وجود نظم، یا حکومت نیست، بلکه فهم طیف گسترده‌ای از مفاهیم و اصطلاحات بنیادین دانش‌های حقوق و علوم سیاسی متوقف بر فهم درست و کامل ایده حاکمیت قانون می‌باشد. آنچه بحث از حاکمیت قانون و الزامات آن را جذاب و خواستنی می‌نماید مقدمه بودن و یا طریقت داشتن تحقق اجتماعی و سیاسی این مفهوم در تامین دیگر ارزش‌های مطلوب در حکومت و اجتماع می‌باشد؛ بنابراین شایسته است که هر دانشجو و پژوهشگری پیش از پرداختن به فراگیری سایر گزاره‌های معرفت بخش دانش‌های حقوق و علوم سیاسی به فهم درست و بدون ابهام نظریه حاکمیت قانون همت گمارد.

اما حیرت آور آن است که بدانیم در میان حامیان این اندیشه طیفی گسترده از قائلین به مکاتب فکری مختلف و حتی بعضاً متعارض وجود دارد؛ تاجایی که از سوی گروهی از حامیان نظریه حاکمیت قانون ادعا شده است این ایده تامین کننده آن دسته از خواسته‌هایی است که گروه

^۱ کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، ج ۱، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰، ص ۵۴۹.

^۲ عمیدزنجانی، عباسعلی، درآمدی بر فقه سیاسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴.

دیگری از هواخواهان قانون مداری مدعی نفی و طرد این خواسته‌ها توسط این اندیشه شده اند؛ برای مثال در حالی که متفکران الهی را عقیده بر آن است که پیامبری و قانون همزاد بوده‌اند و پیامبران از آغاز بعثت و دعوت، منادی قانون بوده‌اند و اصولاً بعثت انبیا، با وحی قانون آغاز گردیده است.^۲ گروهی دیگر از نویسندگان قویاً مدعی نفی اعمال هر گونه مکتب ارزشی و ایدئولوژی‌های فرا انسانی در جامعه بواسطه مبنا قرار گرفتن نظریه حاکمیت قانون بوده اند.^۴ این اختلافات در فهم به تفاوت نگرش میان حکمای الهی و قائلین به اندیشه‌های مادی گرا محدود نشده و در طیف دیگری از تقابل فهم‌ها، اختلاف بر سر آن است که آیا مدلول نظریه حاکمیت قانون ارزشی هنجار گرا^۵ است یا اینکه هنجاری ارزشمند^۶ است؟ حتی در ماورای مباحث کلی، قائلین هر یک از نظرات فوق نسبت به جزئیات و تفصیل دیدگاه‌های ایشان به خصوص در رابطه با ساز و کارها و الزامات تحقق برداشت مطلوب ایشان از اندیشه حاکمیت قانون در جامعه اجماع کاملی ندارند.

به نظر می‌رسد دلیل این همه تفاوت در فهم و تفصیل یک مفهوم، ناشی از آن باشد که ایده حاکمیت قانون، ایده‌ای آرمانی و مرتبط با ارزش‌ها و آرزوهای جوامع بشری است؛ بنابراین بسته به هنجارها، ارزشها و تجربیات تاریخی هر تمدن معنای مختلف و بعضاً متفاوتی می‌تواند داشته باشد. به همین دلیل در میان صاحب نظرانی که سعی در تعریف این ایده داشته‌اند نمی‌توان ادعای وجود نگرشی یکسان به این مفهوم را مطرح نمود.^۷ این تشتت در تعریف تا به آنجا پیش رفته است که برخی از نویسندگان مدعی تعریف نشدن ایده حاکمیت قانون شده اند.^۸ بر مبنای این نگرش مفاهیمی مانند آزادی عدالت برابری دموکراسی و حاکمیت قانون چه بسا هیچگاه در علم به نحو مطلوب و به طور کامل دست یافتنی نباشند اما به عنوان مفاهیمی اخلاقی راهنمای بشریت اند.^۹

به منظور برون رفت از بحران مفهومی پیش گفته و یافتن راه حلی برای پاسخ دادن به معادل چند مجهولی تعریف ایده حاکمیت قانون برخی از نویسندگان راه کار مناسبی ارائه نموده‌اند ایشان تلاش داشته‌اند با تفکیک دو ساحت معنا شناختی برای ایده‌ها و اصطلاحاتی که به زعم

^۲ همان

^۴ زارعی، محمد حسین، حاکمیت قانون در اندیشه های سیاسی و حقوقی، نامه مفید، شماره بیست و ششم، تابستان ۱۳۸۰، صص ۵۱-۶۷.

^۵ مروجین این اندیشه را می‌توان از میان متفکران قائل به حاکمیت ماهوی قانون جستجو نمود رک:

Allan, *Constitutional Justice: A Liberal Theory of the Rule of Law*, Oxford, Oxford University Press, 2003, & John Finnis, *Natural Law and Natural Rights*, Oxford, Clarendon Press, 1980, & Nigel Simmonds, *Law as a Moral Idea*, Oxford, Oxford University Press, 2007.

^۶ قائلین به حاکمیت شکلی قانون از هواخواهان این ایده می‌باشند رک:

^۷ Rodin, M. J. "Reconsidering the Rule of Law", *BU Law Review*, 69, 1989, p. 781

^۸ Cotterrell, R. *Law's Community*, London, Clarendon Press Oxford, 1994, p. 160.

^۹ مرکز مالگیری، احمد، حاکمیت قانون، مفاهیم و برداشت‌ها، تحت نظر و با مقدمه محمد حسین زارعی، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۰، در مقدمه.

ایشان مفاهیم جدلی^{۱۰} شناخته شده اند^{۱۱} مقدمات ضروری یافتن حداقلی از مفاهیم مشترک در میان افراد در باره آن مفاهیم را فراهم نمایند؛ آنگاه با اتکا بر پیش فرض‌ها و آرمان‌های ارزشی و هنجاری پذیرفته شده در ذهن افراد تفصیل این مفاهیم را در مقام بررسی و شناخت جزئیات بحث فراهم آورند. در این راستا تعریف اصطلاحات جدلی به دو مرحله تحلیل در مقام مفهوم^{۱۲} و تحلیل در مقام برداشت^{۱۳} طبقه بندی می‌گردد.

در تحلیل مفهومی سعی بر این است تا با توافقی حداقلی بر معنای اولیه یک مفهوم، راه را برای بحث و فحص بیشتر راجع به آن همواره کرد. در حقیقت در این مرحله لازم است با تاکید بر فهم خام و اولیه از هسته مرکزی و ایده محوری این مفاهیم به یک معنای مشترک دست یافت. اما در «برداشت» از یک اصطلاح، گامی فراتر از صرف درک حداقلی و مشترک برداشته می‌شود و تئوری‌های مختلف فلسفی، حقوقی و سیاسی به میان می‌آید. در برداشت از یک اصطلاح، گروه‌های مختلف از اندیشه‌ورزان از نظرگاه خاص خود، با هدفی مشخص و با ابزارهایی متفاوت از دیگری به تحلیل اصطلاح مورد بحث می‌پردازند. به عبارت دیگر، معنای برداشت، بسیار روشن‌تر و ملموس‌تر از معنای مفهوم بوده و پیش‌فرض‌های مفسر تأثیری اساسی بر تفسیر او (در برداشت از یک مفهوم) دارد.^{۱۴}

هر ایده حقوقی- سیاسی به منظور اجرایی و عملیاتی شدن در جامعه نیازمند پردازش در قالب مجموعه‌ای از قواعد و گزاره‌های است که با توجه به مبانی ارزشی و فلسفی آن جامعه، مفهوم یا توصیف حداقلی یک ایده را به نظریه‌ای جامع، به منظور تامین اقتضائات آن جامعه سیاسی با تکیه بر ارزش‌های پذیرفته شده تبدیل می‌نماید. به همین جهت نویسندگان تاکید نموده‌اند در فرآیند تبدیل یک مفهوم (توصیف حداقلی) به یک برداشت (توصیف حداکثری) از یک اصطلاح، پیش فرض‌ها و نگاه‌های ارزشی نویسنده تاثیر وصف ناپذیری بر نتیجه فرآیند دارد.^{۱۵}

بنابراین برداشت‌های مختلف از اندیشه حاکمیت قانون توصیفی حداکثری از این ایده است که با اتکاء به نظام ارزشی پذیرفته شده در هر جامعه، ضمن ارائه تفصیل کاملی از نظریه‌ی حاکمیت قانون، زمینه را برای تحقق این نظریه در اجتماع فراهم می‌آورد بر همین اساس ادعا شده است برداشت از حاکمیت قانون، مشتمل است بر نظامی از دلایل و استدلال‌ها که به‌عنوان قواعد رفتاری الزامی در آن نظام حقوقی و سیاسی پذیرفته شده و مبنای مشروعیت اقدامات حکومت‌های موجود می‌باشد.^{۱۶}

¹⁰ *Contested Concept*

^{۱۱} به منظور آشنایی با مفاهیم جدلی در دانش حقوق و سیاست ر. ک: رایان، آلن، «لیبرالیسم»، ترجمه خشیار دیهیمی، کیان، شماره ۴۸، سال نهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۸، صص ۳۱.

¹² *Concept*

¹³ *Conception*

^{۱۴} مالمیری، پیشین، صص ۲۰ و ۲۱.

¹⁵ *Dworkin, Law's Empire, Harvard, Harvard University Press, 1986, p. 70*

¹⁶ *Tremblay, L.B. The Rule of Law, Justice and Interpretation, London, McGill-Queen's University Press, 1997, p. 33.*

آنچه در طبقه بندی خوانش‌های مختلف و متنوع ارائه شده از نظریه حاکمیت قانون، می‌تواند مورد اتکا واقع شود نسبت این برداشت‌ها با دو دسته از تئوری‌های راجع به ارتباط میان «حقیقت حقوقی» و «حقیقت اخلاقی»، یعنی تئوری‌های معروف به «حقوق طبیعی» و تئوری‌های «اثبات‌گرایی حقوقی» است. تئوری‌های اثبات‌گرایی حقوقی، «استدلال حقوقی» را کاملاً با واقعیت بیرونی مرتبط دانسته و به همین دلیل صرفاً آن چیزی را «قانون» می‌دانند که از طرف مقامات ذی‌صلاح، «قانون» اعلام شده باشد. اما تئوری‌های حقوق طبیعی، استدلال حقوقی را عیناً همان استدلال اخلاقی شمرده و قانون واقعی را قانونی می‌دانند که با قانون اخلاقی سازگار باشد.^{۱۷}

در تئوری‌های اثبات‌گرایی حقوقی، بر «یک مفهوم اخلاقاً بی‌طرف از حقوق» و قانون تأکید می‌شود و قواعد حقوقی مستقل از محتوای شان مورد تحلیل قرار می‌گیرد.^{۱۸} و به همین ترتیب حاکمیت قانون نیز در این تئوری حقوقی، صرفاً حاکمیت «قانون»، سوای از «خوبی» و «بدی» یا «عادلان» و «غیرعادلان» بودن» قانون تفسیر می‌شود. اما در تئوری‌های حقوق طبیعی ادعا بر این است که حقوق با ارزش‌هایی از قبیل عدالت، حق و خیر عمومی کاملاً در ارتباط بوده و قانونی «قانون» محسوب می‌شود که همسو و مطابق با ارزش‌های پیش‌گفته باشد.^{۱۹} رونالد دورکین نیز این طبقه بندی را در قالب عناوین دیگری پیشنهاد نموده است به عقیده او تعاریف حاکمیت قانون اغلب به دو برداشت متفاوت از قانون مبتنی است؛ یکی رویه‌ای و قاعده-بنیان و دیگری ماهوی و حق-بنیان.^{۲۰}

بنابر مراتب فوق طیف اول از دیدگاه‌های اثبات‌گرا در تفصیل نظریه حاکمیت قانون را می‌توان تحت عنوان برداشت شکلی یا صوری طبقه بندی نمود و در سوی مقابل، استنباط‌های محتوا گرا از نظریه حاکمیت قانون را به عنوان برداشت ماهوی یا ماهیت گرا طبقه بندی نماییم. لازم به تذکر است برداشت شکلی^{۲۱} از نظریه حاکمیت قانون در قالب الفاظ مختلفی از قبیل برداشت‌های مضیق، لاغر^{۲۲} و منفی^{۲۳} نیز عنوان شده است؛ و برداشت ماهوی^{۲۴} نیز در قالب الفاظ دیگری از قبیل برداشت موسّع، فربه^{۲۵}، و مثبت^{۲۶} نیز صورت‌بندی شده است.

بنابراین می‌توان به زبانی ساده، ایده ی فوق را این چنین تقریر نمود که مفهوم^{۲۷}، معنای حداقلی یک اصطلاح است که از هرگونه قضاوت و تحلیل ارزشی، اخلاقی یا دیگر پیش فرض‌های

^{۱۷} مالگیری، پیشین، ص ۵۶.

^{۱۸} سیموندز، نیل؛ «فلسفه حقوق»، در: حق و مصلحت، محمد راسخ، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۲۸.

^{۱۹} مالگیری، پیشین، ص ۵۷.

^{۲۰} Dworkin, R. *A Matter of Principle*, Cambridge, Harvard University Press, 1985, p. 467.

^{۲۱} Formal conception

^{۲۲} Thin

^{۲۳} Negative

^{۲۴} Substantive conception

^{۲۵} Thick

^{۲۶} Positive

^{۲۷} برای آشنایی با شیوه های علمی رسیدن به یک مفهوم حداقلی و مشترک از اصطلاح حاکمیت قانون رک:

Tremblay, *op. cit.*

موثر در تصویر بحث احتزار می‌نماید^{۲۸} و در مقابل، برداشت توصیف حداکثری از یک مفهوم بر پایه ارزش‌ها یا پیش فرض‌هایی است که به یک اصطلاح خوانش‌های متفاوتی، بسته به دیدگاه مفسرین ارزانی می‌دارد و با عنایت به توضیحات پیش گفته مجموعه نظریات تفصیلی ارائه شده در خصوص حاکمیت قانون را می‌توان در قالب دو دسته برداشت‌های شکلی و ماهوی از حاکمیت قانون طبقه بندی نمود. در این نوشتار نیز برپایه تقسیم بندی مذکور، به بازشناسی معنا و توصیف اصطلاح حاکمیت قانون پرداخته شده است.

²⁸ Selznick, P. "Legal Culture and the Rule of Law", in Krygier, M and Czarnota, A. (eds.), *The Rule of Law After Communism: Problems and Prospective in East-Central Europe*, Dartmouth, Ashgat, 1999, p. 24.

فصل اول: مفهوم شناسی حاکمیت قانون

در سطور پیشین توضیح داده شد که منظور از مفهوم شناسی یک اصطلاح، یافتن معنا یا توصیف حداقلی است که همه به نحو مشترک از آن اصطلاح فهم می‌نمایند. لذا در این بخش تلاش خواهیم نمود توصیفی از اصطلاح حاکمیت قانون ارائه نماییم که وجه مشترک تمامی نگرش‌ها در فهم و تصور اندیشه حاکمیت قانون می‌باشد. بنابراین، ادعا بر آن است که مفهوم بازشناسی شده در این بخش برای حاکمیت قانون در میان صاحب نظران و نویسندگان مخالفی نباید داشته باشد؛ به همین جهت لازم است به دنبال ویژگی‌های ضروری و لاینفک تشکیل‌دهنده این مفهوم باشیم.^{۲۹}

با تامل در تعاریف ارائه شده از حاکمیت قانون^{۳۰} آنچه به عنوان وجه مشترک این تعاریف رخ می‌نماید غایت احترازی و به تبع آن ماهیت سلبی اندیشه حاکمیت قانون است؛^{۳۱} زیرا که مدلول حاکمیت قانون چیزی نیست جز نفی حکومت استبدادی یا حکومت دیکتاتور مآبانه. بنابراین می‌توان ادعا نمود مدلول مشترک تمامی تعاریف ارائه شده از این مفهوم، مخالفت با استبداد و خودکامگی است. در حقیقت همین که تمدن پا گرفت و دولت برقرار شد خردمندان به تجربه در یافتند که قدرت برتر پناهگاه مطمئنی نیست و به تنهایی نظم جامعه را تامین نمی‌کند چراکه خودکامگی و تبعیض، دو عامل بزرگ بی‌نظمی و زاده‌ی همان قدرت هستند.^{۳۲} به همین جهت بود که دغدغه اصلی حکما در ادوار مختلف پردازش نظریات متعددی در نفی حکومت‌های استبدادی و خودکامه بوده است.

بنابر مراتب فوق معنای حداقلی و مشترک در تمامی نظرات مطرح در اندیشه حاکمیت قانون، ضرورت رفتار نمودن حاکمان و شهریان بر طبق قانون می‌باشد.^{۳۳} مطابق این اصل استفاده خود سرانه و مستبدانه از قدرت در تصمیم‌گیری‌های حکومتی مردود است و حاکمان و سیاستمداران به عنوان حافظان و خادمان قانون شناخته می‌شوند و خود نیز مشمول آن می‌گردند؛^{۳۴} البته این دیدگاه، کل مفهوم حاکمیت قانون را در بر نمی‌گیرد بلکه نقطه شروع فهم آن است.^{۳۵}

^{۲۹} مالیری، پیشین، ص ۲۰.

^{۳۰} برای بازخوانی نظرات و دیدگاه‌های مختلف در خصوص مفهوم حاکمیت قانون رجوع کنید:

Tamanaha. BZ, On the Rule of Law: History, Politics, Theory, Cambridge, Cambridge University Press, 2004, chapter 1

^{۳۱} لازم به توضیح است تعاریف و مفاهیم را می‌توان به دو گروه مفاهیم اثباتی و مفاهیم سلبی طبقه بندی نمود؛ مفاهیم اثباتی واجد ماهیتی قائم به ذات خود می‌باشند که در راستای افاده و توصیف مدلولی دارای ما به ازای خارجی، در ذهن ایجاد و به کار گرفته شده‌اند. برای مثال، مفهوم حقیقت و وجود از جمله این مفاهیم هستند. اما در طرف مقابل مفاهیم سلبی آن دسته از تصاویر ذهنی هستند که در جهت اشاره به فقدان یا نفی یک حقیقت ثبوتی بکار گرفته می‌شوند برای مثال مفهوم عدم، فاقد هر گونه مابه ازای خارجی است ولی به منظور اشاره به وضعیتی که برای امری وجود متصور نباشد بکار گرفته شده است.

^{۳۲} ناصر کاتوزیان، حکومت قانون و جامعه مدنی، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، ۱۳۸۵، ص ۵

^{۳۳} *Tamanaha. BZ, op. cit., p.3*

^{۳۴} زارعی، پیشین، ص ۵۲

^{۳۵} آلتمن، اندرو، درآمدی بر فلسفه حقوق، مترجم بهروز جندقی، قم، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶،

با توجه به سلبی بودن ماهیت اندیشه حاکمیت قانون در نفی حکومت استبدادی، لازم است برای درک تصویری کامل از مدلول این ایده، ابتدا تصویری از حکومت استبدادی داشته باشیم. یونانیان باستان حکومت استبدادی را حکومتی می‌دانستند که به میل خود و بدون توجه به هر گونه اصول یا قواعد قانونی عمل می‌کند.^{۳۶} در زمان حاضر نیز در مفاهیم عمومی این وصف را به حکومت‌هایی منتسب می‌نمایند که در آنها تصمیمات حکومتی به نحو خودسرانه، هوسبازانه و با شیوه‌ای غیر منطقی اتخاذ می‌شود و ملاک اتخاذ تصمیمات، اراده و سلیقه متغیر حاکم یا جمعی از حاکمان است.^{۳۷} براین اساس می‌توان گفت که در حکومت مبتنی بر حاکمیت قانون هیچ کس برتر از قانون نیست حتی عالی‌ترین مقامات نمی‌توانند به میل خود رفتار کنند و فقط به آنچه قانون برای ایشان تصویب می‌کند یا مجاز می‌شمرد عمل می‌کنند.^{۳۸} لذا دور از حقیقت نخواهد بود اگر بگوییم دو محور مرکزی در تصور مفهوم حاکمیت قانون، "نظم"^{۳۹} و "محدودیت"^{۴۰} است.^{۴۱} بنابراین حاکمیت قانون مجرای نهادینه شده اعمال اقتدارات دولت‌ها و در عین حال محدود کننده اعمال قدرت هر دولت است و امور شهروندان را سامان می‌بخشد.^{۴۲}

اما محدودیتی که در سطور پیشین به نیکی از آن یاد شده و به عنوان یکی از محورهای اصلی تشکیل دهنده مفهوم حاکمیت قانون معرفی شده، در جایی است که حاکمان و حکومت‌ها به موجب قانون محدود می‌شوند و از راه قانون حکومت می‌کنند در این راستا به لحاظ سنتی بین حاکمیت قانون و حکومت مردان تمایز قائل می‌شوند که در مورد دوم حکومت متضمن کاربرد مستبدانه قدرت سیاسی است. البته در این تعریف، مستبدانه نه در مفهوم نامعقول بلکه در معنای بی‌قید و شرط استفاده شده است.^{۴۳} بنابراین به منظور تحقق ایده حاکمیت قانون در جامعه، در مرحله اول وجود قوانین و در مرحله دوم التزام حکمرانان به اجرای آن قوانین، لازمه حمایت از حقوق و آزادی‌ها و تضمین تحقق عدالت و رفع ظلم می‌باشد.^{۴۴}

بنابر مراتب فوق، مفهوم یا توصیف حداقلی اصطلاح حاکمیت قانون در لسان حقوق دانان و صاحب نظران، عبارت خواهد بود از اینکه کلیه قوا و سازمانهای عمومی تحت نظارت قانون باشند و همه مقامات عمومی مکلف به رعایت قوانین و مقررات در تصمیمات و اعمال خود گردند.^{۴۵} البته ممکن است در این مرحله انتقاد گردد که این تعریف تصویر مبهم و غیر گویایی از حاکمیت قانون را نزد ذهن حاصل می‌نماید چه آنکه لازم است تبیین گردد که خود محدودیت حاکم بر اراده یک

^{۳۶} همان، ص ۵۶

^{۳۷} مالمیری، پیشین، ص ۲۱ و ۲۲

^{۳۸} آلتمن، پیشین، ص ۵۶

^{۳۹} Regularity

^{۴۰} limitation

^{۴۱} Ross, W.D., *The Right and the Good*, Oxford, Clarendon Press, 1930, p. 457.

^{۴۲} MacCormick, Neil, *Legal Reasoning and Legal Theory* (1995)xi quoted: Stewart, Cameron, *The Rule of law and the Tinkerbelle Effect: Theoretical Considerations, Criticisms and Justifications for the Rule of law*, Macquarie Law Journal Vol 4, 2004, P.135

^{۴۳} سی مک کالوم، جرالده، فلسفه سیاسی، ترجمه بهروز جندقی، قم، نشر کتاب طه، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱

^{۴۴} الطماوی، سلیمان محمد، النظم السیاسیه و القانون الدستوری (دراسة مقارنة)، مصر، دارالفکر العربی، ۱۹۸۸م، ص ۶۲.

^{۴۵} طباطبایی مومنی، منوچهر، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، تهران، نشر دادگستر، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۲۲۸